فصل‌نامه علمی ـ پژوهشی پژوهش‌نامه‌ی تاریخ اسلام
سـال دوم، شماره ششم، تابستان ۱۳۹۱
صفحات ۱۰۹ - ۱۲۵

مفهوم‌شناسی شیعه در منابع اهل سنت

محمد غفوری[۱]

چکیده

در منابع مختلف شیعه معادل اصطلاحات و مفاهیم متعددی بکار رفته است که هریـک نیازمند توضیح و تشریح تخصصی است. صرف نظر از این تنوع می‌توان این مفـاهیم را در چند گروه اصلی دسته‌بندی کرد: شیعه محب، شیعه جلـد و رافضـی(اعـم از مقیـت، خبیث و غالی) این اصطلاحات، از سده‌های میانه به بعـد، دچـار تغییـر مفهـومی‌شـدند؛ بطوری که، اصطلاح شیعه، به طور مطلق، به کسانی گفته شد کـه در گذشـته، رافضـی غالی نامیده می‌شدند. در سده‌های نخستین مطابق عرف معمول شیعه غالی بـه کسـانی اطلاق می‌شد که به عثمان، زبیر، طلحه، معاویه و مخالفان علی(ع) انتقـاد داشـتند و بـه آنها دشنام می‌دادند. اما در دوره‌های بعد، غالی، به کسی گفته می‌شد کـه ضـمن کـافر دانستن مخالفان علی(ع) از شیخین هم بیزاری می‌جستند. هـم‌چنـین، شـیعه در قـرون نخستین اسلامی، کسی بود که تنها به تقدم علی(ع) بر عثمان اکتفا مـی‌کـرد؛ ولـی در سده هشتم- قطع نظر از این که رافضی یا غالی خوانده شود- صحابه- حتی شـیخین- را تکفیر می‌کرد و دشنام می‌داد. بدین ترتیب بررس تغییرات اصطلاحی و مفهوی شیعه از سده‌های نخستین به بعد و تشریح معنای متعدد آن با رویکرد تبیینـی در منـابع اهـل سنت و تمییز تشیع عراقی از اصطلاح تشیع کوفی دستامد این پژوهش است.

کلید واژگان

شیعه، رافضی، شیعه محب، تشیع کوفی، تشیع عراقی، تشیع اعتقادی، منابع اهل سنت؛

---

۱. عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران .Ghafoori1350@gmail.com

مقدمه

بنیان هر زبانی بر واژگان آن استوار است و هر واژه‌ای، معنا یا معانی ویژه‌ای دارد که گاه، سبب رواج و تداول آن واژه می‌شوند. گستره کارکرد واژه‌ها، فراتر از محدوده روابط متعارف فردی و اجتماعی است. چه، در بسیاری موارد، واژه‌ها به عنوان ابزاری قدرتمند، برای انتقال مفاهیم مثبت ومنفی به کار می‌روند و در این صورت، فهم یک لغت مصطلح، گاه، نیازمند تبیین و توضیح می‌گردد. در حوزه دین و اندیشه، واژه‌ها و اصطلاحات، از کارکرد معنایی فزون تری برخوردارند و همواره، مفاهیم، از طریق واژگان و اصطلاحاتی منتقل می‌شود که ناظر به ماهیت و هویت یک قوم، گروه یاجریان خاصی است. در تاریخ اسلام، با شماری از این واژه‌ها و اصطلاحات، نظیر: امت، ملت، نحله، فرقه، شیعه، سنی، اعتزال، جبر و اختیار مواجهیم.

اصطلاح شیعه، که بر بخش قابل توجهی از جامعه اسلامی اطلاق می‌شود، در منابع اسلامی، با تعاریف و برداشت‌های متعدد و متکثری روبرو بوده است؛ به‌گونه‌ای که، در نگاه نخست، به نظر می‌رسد امکان رسیدن به یک جمع‌بندی وجود ندارد. اما با بررسی دقیق و عمیق، خواهیم دید که می‌توان نظرات پراکنده را دسته‌بندی کرد و تا حد زیادی به وحدت نظر، دست یافت. از این‌رو، لازم است که اصطلاحات شیعه، تشیع، رفض، رافضه و امامیه- که از صدر اسلام، در زبان مسلمانان و منابع اسلامی متداول شد و متضمن مدح، تمجید، طعن و ذم گردید، با تکیه بر منابع اهل‌سنت، مورد بررسی قرار داد. پیش از آن، یادآوری این نکته ضروری است که یادکرد از این اقوال و گویندگان آن‌ها، نشانه‌ان است که دیگر دانشمندان اهل‌سنت یا سخنی نداشته‌اند و یا در برخی موارد، اینان به عنوان نماینده یک نگرش تلقی شده‌اند. در مواردی نیز، از منابع شیعی به عنوان منبع کمکی بهره گرفته شده است.

الف: شیعه

واژه شیعه(جمع آن شِیَع و أشیاع)، به معنای دوست داشتن و پیروی کردن است. این واژه، هم بر یک فرد، اطلاق می‌شود و هم بر یگ گروه؛ خواه از زنان و خواه از مردان (ابن اثیر، ۱۴۱۸: ۵۱۹/۲-۵۲۰؛ فیروزآبادی، بی‌تا:۴۷/۳). از این رو، شیعهٔ یک فرد، همان یاران و پیروان او (جوهری، ۱۴۰۷: ۱۲۴۰/۳؛ ابن‌منظور، ۱۴۰۵: ۱۸۸/۸)هستند که در اثر

محبت وعلاقه، به وی تمایل یافته‌انـد(ابوهلال عسـکری، ۱۴۱۲: ۳۰۷). هـم‌چنـین، هـر گروهی که بر سرِ کاری اتفاق نظر داشته باشند، یا برای انجام کاری گرد هـم آینـد، بـه آنان شیعه اطلاق می‌شود (ابن‌منظور، همان:۱۸۸/۸).

واژه شیعه، گرچه در یک مفهوم عام، حتی بر هواداران عثمان و معاویـه هـم اطـلاق می‌شده است (منقری، ۱۳۸۲: ۵۱۰؛ طبرانی، ۱۴۱۷: ۱۲۹؛ ابـن‌عسـاکر، ۱۴۱۵: ۱۶۷/۲۲)؛ اما با گذشت زمان، این عنوان، مختص کسانی گردید که نسبت به علـی‌علیـه‌السـلام و خاندانش، «محبت شدید» داشتند و یا «ولایت» آنان را پذیرفتند (ابن‌اثیر، همان: ۵۱۹/۲-۵۲۰؛ فیروزآبادی، همان:۴۷/۳؛ مغربی، بـی‌تـا:۳۶۶/۱؛ ابوالبقـاء کفـوی، ۱۴۱۲: ۵۴۰). از این‌رو، شیعه، عنوانی است که عـلاوه بـر امامیـه، فرقـه‌هـایی چـون: کیسـانیه، زیدیـه، اسماعیلیه، واقفیه و غیره را- با وجـود اخـتلاف در مـذهب و تفـاوت در آراء- در بـر می‌گیرد (ابوحاتم رازی، ۱۹۵۷: ۲۵۹/۳)؛ اما آن‌چه مورد نظـر ایـن پـژوهش مـی‌باشـد، تعریف و برداشت علمای سنی از واژه شیعه، به صورت مطلق، و معنا و مفهـوم آن در منابع سنی است که در ادامه، به بیان آنها خواهیم پرداخت.

ب: حزب

به خاطر کاربرد فراوان واژه حزب- در کنار شیعه در منابع لغـوی- ضـروری اسـت تفـاوت معنـایی و اصـطلاحی آن دو روشـن گـردد. «حـزب»، در لغـت، یعنـی دسـته (جوهری، همان:۱۰۹/۱)، طایفه، فرقه (طوسی، همـان:۳۷۵/۷؛ طبـری، ۱۴۱۵: ۵۲/۲۱) و گروهی که بر کاری توافق کرده باشند (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۱۶۵/۳)؛ همانند آیه ۵۳ سـورهٔ مومنون[1]، که در آن، حزب به معنای گروهی است که خواسته مشترک دارند (ابن‌منظور، همان:۳۰۸/۱). اما در اصطلاح، یعنی پیروان فردی که از دستورات او اطاعـت مـی‌کننـد (فراهیدی، همان:۱۶۴/۳). حزب، در صورت اِفراد، تنها به شکل نکره، یعنی بدون الـف و لام می‌آید که باید با قیدی همراه باشد تا مفهوم آن روشـن گـردد. مثـل حـزب‌الله و حزب الشیطان. اما اگر به صورت جمع بیاید، هم می‌تواند نکره باشد و هم معرفه. نظیر «احزاب»، که به معنای کسانی است که در عمل و نیت هم عقیده باشند اگرچـه دور از هم بوده و هیچ‌گاه همدیگر را نبینند؛ و «الاحزاب»، که تنها برای مشرکان و کافرانی بـه

۱. ... کل حزب بما لدیهم فرحون

کار می‌رود که با پیامبران دشمنی کرده و یا جنگیدند (جوهری، همان:۱۰۹/۱؛ ابن‌منظور، همان:۱/ ۳۰۸؛ زبیدی، بی‌تا:۲۰۹/۱) و مراد از «الاحزاب» در آیه ۳۰ سوره غافر (انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب) اشاره به اقوام نوح، عاد، ثمود و کسانی که پس از آنان هلاک شدند، دارد (نحاس، ۱۴۰۹ :۲۱۹/۶؛ ابن‌جوزی، ۱۴۰۷: ۷/ ۳۹؛ قرطبی، ۱۴۰۵: ۱۵۵/۱۵).

واژه شیعه، در حالت مفرد، هم به صورت معرفه و هم نکره می‌آید. اگر معرفه (یعنی با «الف و لام») باشد، شیعیان علی بن ابی‌طالب(ع)، مراد است؛ اما اگر به صورت نکره (یعنی بدون الف ولام) بیاید، عموم پیروان فرقه‌ها و گرایش‌ها را شامل می‌شود و حتما با یک قید می‌آید. مثلا *شیعه علی* یا *شیعه عثمان* و یا *شیعة الرحمن* و *شیعة الشیطان*. اما اگر جمع (شیع/ اشیاع) به کار رود، تنها نکره بوده (ابوحاتم رازی، همان: ۲۶۱/۳ و ۲۶۲) و معنای آن، همه گروه‌ها و طرفداران خواهد بود.

ج: امامیه

به اصلی‌ترین و عمده‌ترین شاخه شیعه، امامیه، و به تعبیر کامل‌تر، اثنی عشریه گفته می‌شود. علت نام‌گذاری‌شان به «امامیه»، عقیده به امامت علی‌علیه‌السلام و فرزندانش (ع) می‌باشد. اینان، معتقدند که زمین، هیچ‌گاه خالی از امام نخواهد بود؛ از این رو، پس از حسن بن علی عسکری علیهماالسلام، منتظر ظهور فرزندش هستند (سمعانی، ۱۴۰۸: ۲۰۶/۱ – ۲۰۸). همچنین، از آن رو به آنها اثناعشریه گفته می‌شود که معتقدند، علی‌علیه‌السلام و یازده تن از فرزندانش، یکی پس از دیگری، امامت امت را- پس از رسول خدا- بر عهده‌دارند. لازم به ذکر است که، در برخی از منابع، بعضی از باورهای امامیه با سایر فرقه‌های شیعه در هم آمیخته است (همان:۳۹۲/۴ و ۲۱۸/۵ و ۴۵۰؛ ذهبی، ۱۴۰۷: ۹۲/۳۲؛ ابن‌خلکان، بی‌تا:۴۱۵/۵ و ۲۰۶/۷).

د: رفض

رفض، در لغت، یعنی ترک کردن و کنار گذاشتن چیزی یا کسی (جوهری، همان، :۱۰۷۸/۳) و در اصطلاح، بر کسانی اطلاق می‌شود که با زید بن علی(ع) بیعت کردند و از او خواستند تا از شیخین بیزاری جوید اما چون زید، از این کار خودداری کرد، او را رفض(ترک)کردند (همان:۱۰۷۸/۳؛ فیروزآبادی، همان: ۳۳۲/۲؛ ابن منظور،

همان:۱۵۷/۷). از آن پس، این عنوان، برای کسانی که در تشیع غلو کرده و طعن صحابه را جایز می‌دانستند، اطلاق گردید (ابن‌قتیبه، ۱۴۰۸: ۶۰/۱). بنا بـه نقلـی دیگـر، پـس از کشته شدن زید، در سال ۱۲۲هجری، گروهـی از شـیعیان، امامـت امـام جعفـر صـادق علیه‌السلام را پذیرفتند و از پیروان زید جدا شـدند. بـه همـین دلیـل، زیـدیان، آنهـا را رافضی خواندند (ابوحاتم رازی، همان:۲۷۰/۳). در قولی دیگر، آمده است که مغیره بـن سعید عجلی و پیروانش- که به مغیریه مشهورند-پس از امـام بـاقر، معتقـد بـه امامـت (مهدویت) محمد نفس زکیه (م۱۴۵ق) شدند. به همین، دلیل شیعیان امام صادق (ع) از آنها دوری جستند. مغیره نیز متقابلاً، شیعیان را رافضی نامید و او نخستین کسی بود که شیعیان را به این نام خواند(نوبختی، ۱۳۶۱: ۹۵).

بعضی از فرقه‌شناسان، همه شاخه‌های شـیعه را رافضـی دانسـته‌انـد و معتقدنـد کـه رافضی‌ها پس از علی (ع)، به چهار فرقه امامیه، کیسانیه، زیدیه و غلات تقسـیم شـدند که. هر کدام از اینان، به شاخه‌های کوچـک‌تـری تقسـیم مـی‌شـوند و اثنـی عشـریه و اسماعیلیه، از زیرشـاخه‌هـای امامیـه بـه شـمار مـی‌رونـد (بغـدادی، ۱۹۷۷: ۱۵ – ۱۷). هم‌چنین، گفته شده که رفض، اختصاص به شیعه ندارد؛ همـان گونـه کـه، غیـر شـیعه هرکس که خلافت ابوبکر و عمر را نپذیرد، رافضی می‌خوانند، شیعیان نیز، افـرادی کـه خلافت علی بن ابی طالب را مـؤخر از سـه خلیفـه دیگـر بداننـد، رافضـی مـی‌گوینـد (مقدسی، محمد بن احمد، ۱۴۱۱: ۳۸). علت جعل این اصطلاح، هرچه باشد، آن چه از منابع اهل‌سنت و کاربرد این اصطلاح درباره شخصیت‌های شیعی بر می‌آید، این اسـت که عنوان رافضه از سوی اهل‌سنت، گاه مرادف مطلق شـیعه و گـاه مشخصـه‌ای بـرای گروهی خاص از شیعه که همان امامیه باشد، به کار رفته است.

همان‌گونه که اشاره شد، دانشمندان مسلمان اعم از شیعه و سنی، در طول سده‌ها، هر کدام تعریفی از شیعه ارایه کرده‌اند. علمای اهل‌سنت، به ویـژه رجـالیون، کـه در منـابع رجالی خود، بارها با شخصیت‌های شیعه یا متشیع مواجه بـوده‌انـد، در معرفـی شـیعه، تعریف واحد و روشنی را ارائه نکرده‌اند و هـر کـدام، برداشـت و تعریـف متفـاوتی را بدست داده‌اند و حتی گاه، برای تضعیف شیعه، همه را رافضی یـا خشـبی خوانـده‌انـد (بغدادی، همان: ۱۵؛ زبیدی، همان:۲۳۴/۱) که در ادامه، به پارهای از تعابیر آنهـا اشـاره می‌شود.

یحیی بن معین، یکی از محدثان برجسته اهل سنت، در نیمه نخست قرن سوم هجری است. معیار او برای شناخت شیعه و سنی این گونه بود که هر کس، علی(ع) را بر عثمان، مقدم می‌داشتند، شیعه می‌شمرد و می‌گفت: عقیده و مذهب ما این است که ابوبکر، عمر، عثمان و علی علیه‌السلام را به ترتیب خلیفه بدانیم (ابن‌معین، بی‌تا:۳۳۸/۱ و ۳۳۹). ابن‌حجر، گزارش دیگری را از قول هارون بن اسحاق آورده که، ابن‌معین، کسی را که قائل به خلافت ابوبکر، عمر، عثمان و علی بود- حتی اگر اسلام علی را سابق بر سه خلیفه دیگر می‌دانست- او را سنی مذهب به حساب می‌آورد و اگر کسی، علی بن ابی‌طالب را به عنوان خلیفه چهارم و در شمار خلفای راشدین نمی‌پذیرفت، او را در شمار عثمانیه تلقی می‌کرد که فضائل علی را نادیده گرفته است (ابن‌حجر، بی‌تا:۱۴/۷).

ابن‌عبدربه (م۳۲۸ق)، با تمایز میان شیعه و رافضه می‌گوید: از میان گروه‌ها و فرق اسلامی، تنها روافض بودند که به رفض ابوبکر و عمر پرداختند و درباره علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام غلو کردند؛ اما شیعه، با آنان هم عقیده نبوده و شیخین را دوست دارند و تنها علی علیه‌السلام را بر عثمان برتری می‌دهند (ابن‌عبدربه، ۱۴۰۴: ۲۴۵/۲). همو در جای دیگر، به نقل از شعبی، روافض را به یهود تشبیه کرده و در بیان عقاید آنان می‌گوید: همان گونه که یهودیان، حکومت را از آن آل‌داود می‌دانستند، رافضی‌ها هم خلافت را حق آل‌علی(ع)می‌دانند. یهودیان، جهاد را متوقف بر خروج مسیح منتظر می‌دانستند و رافضه هم، جهاد را موکول به ظهور مهدی موعود می‌کنند. دیگر این که، رافضه، همانند یهود، نماز مغرب را تا زمان دیده شدن ستاره‌ها به تأخیر میاندازند (ابن‌عبدربه، همان:۲۴۹ - ۲۵۰). اگرچه این مورد اخیر، عقیده ابوالخطاب محمدبن ابی‌زینب مقلاص اسدی کوفی و پیروان او است (مغربی، ۱۳۸۳: ۱۳۹/۱؛ صدوق، ۱۴۰۴: ۲۲۰/۱) ولی با این بیان روشن است که از نظر شعبی و ابن‌عبدربه، امامیه و اثنی‌عشریه، در عداد روافض به شمار می‌آیند.

ابوالحسن دارقطنی (م۳۸۵ق)، دیگر محدث سنی، در پاسخ گروهی از مردمان بغداد که در برتری علی و عثمان اختلاف داشتند، با ادعای اجماع صحابه، چنین فتوا داد که عقیده اهل‌سنت این است که عثمان برتر از علی است. اگر کسی خلاف این را بگوید، رافضی است و تقدم علی بر عثمان، نخستین مرحله رافضی‌گری است. ذهبی با این ادعا

مخالفت کرده و می‌گوید: شمار زیادی از صحابه و تابعین، علی را افضل دانسته‌اند و این، نه رفض است ونه بدعت. بی تردید، ابوبکر و عمر افضل از هر دو هستند و اگر کسی خلاف این را بگوید (یعنی علی را افضل از شیخین بداند) شیعی جلد است و اگر با شیخین دشمنی کند و با این حال، امامت آن دو را مردود نداند، او رافضی مقیت (کینه‌توز) است و اگر چنان‌چه شیخین را دشنام دهد و آنان را امام هدایت‌گر نشناسد، این فرد از غلات رافضه است (ذهبی، ۱۴۱۳: ۴۵۷/۱۶ – ۴۵۸).

برخی، از قول مرجئه آورده‌اند که: شیعه کسی است که علی علیه‌السلام را دوست دارد و او را بر دیگر صحابه (به جز ابوبکر و عمر) برتری می‌دهد. اگر فردی، علی بن ابی‌طالب را بر ابوبکر و عمر مقدم بدارد، شیعه غالی است؛ که به او رافضی هم گفته می‌شود. چنانچه، به شیخین دشنام دهد و یا بغض و کینه آنان را ابراز نماید، رافضی غالی است و اگر مضاف بر این‌ها، عقیده به رجعت هم داشته باشد، شدیدترین نوع غلو است (ابن‌حجر، بی‌تا:۴۶۰).

شمس‌الدین ذهبی از دانشمندان سده هشتم هجری (م۷۴۸ق) در جای جای آثار خود، به معرفی شیعه و بیان ویژگی‌های آن پرداخته است. او در ذیل شرح حال حسن بن صالح کوفی (۱۰۰ – ۱۶۹ق) –که هرگاه از عثمان نام می‌بُرد بر او طلب رحمت نمی‌کرد– می‌گوید: هرکس از درخواست رحمت برای عثمان خودداری کند، رگه‌هایی از تشیع را در خود دارد و کسی که نسبت به عثمان، بغض و کینه داشته باشد و از او بدگویی کند، شیعی جلد است و آن کسی که علاوه بر عثمان بر شیخین هم ناسزا بگوید، رافضی خبیث (فاسد) است. در مقابل، اگر کسی به امام علی(ع) ناسزا بگوید، ناصبی است و اگر آن بزرگوار را تکفیر نماید، خارجی است. ذهبی در نهایت می‌گوید: «رویه ما این است که برای همه صحابه، طلب بخشش می‌کنیم و دوستشان می‌داریم و کاری به اختلافات آنان نداریم» (ذهبی، همان:۳۶۹/۷ – ۳۷۰).

همو، در جای دیگری می‌آورد که مسلمانان در صدر اسلام و پس از واقعه صفین، سه گروه شدند:

۱. اهل‌سنت؛ آنهایی که صحابه را دوست داشتند و از پرداختن به درگیری و اختلافات میان اصحاب خودداری می‌ورزیدند.

۲. شیعیان؛ که علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را دوست داشتند و از کسانی که با او

جنگیدند، روی برگردانده و معتقد شدند که مخالفـان علـی(ع)، مسـلمانانی بودنـد کـه مرتکب ظلم و گناه شدند.

۳. ناصبی‌ها، کسانی که مسلمانی و سابقه علی(ع) در اسلام را قبـول داشـتند امـا در صفین با وی جنگیدند و او را در کشته شدن عثمان مقصر می‌دانستند.

ذهبی، سپس، چنین نتیجه می‌گیرد که در آن زمان، سراغ ندارد شیعه‌ای که معاویـه و حزبش را تکفیر و ناصبی که علی علیه‌السلام و یارانش را کافر بداند؛ بلکه تنها نسـبت به هم کینه ورزیده و دشنام می‌دادند اما اکنون (عصر ذهبی)، شیعیان، صـحابه را تکفیـر می‌کنند و از روی جهل- یا دشمنی- از آنان -حتی ابوبکر- بیـزاری مـی‌جوینـد؛ ولـی ناصبی‌های این عصر بسیار اندک بوده و هیچ‌کـدام، علـی بـن ابـی‌طالـب و احـدی از صحابه را تکفیر نمی‌کنند (ذهبی، همان:۳۷۴/۵).

او، هم‌چنین، در کتاب *میزان الاعتدال*، ضمن معرفی ابان بن تغلب کـوفی (م۱۴۱ق)، او را شیعی جلد و به نقل از ابن‌عدی جرجانی، غالی در تشیع مـی‌خوانـد؛ امـا هماننـد ابن‌حنبل، ابن‌معین و ابوحاتم، توثیق کرده و می‌گوید: ما او را تصدیقش مـی‌کنـیم ولـی بدعتش بر عهده خود او است و در پاسخ این اشکال که چگونه می‌تـوان یـک بـدعت گذار را توثیق و تصدیق کرد، حال این که عدالت و اتقان از شرایط وثاقت است؟ چنین می‌گوید که بدعت بر دو گونه است:

بدعت کوچک (صغرا): مثل تشیع بدون غلو و حتی غلو در تشیع. این نوع بدعت در میان تابعین و تابعان تابعین بسیار بود، با این که همه آنان دیندار و صدوق بودند. پـس اگر در وثاقت اینان تردید کرده و روایـات آنهـا مـردود شـود، ناچـار بایـد بسـیاری از احادیث و روایات نبوی را کنار گذاشت و این مفسده‌ای آشکار است.

بدعت بزرگ (کبرا): مثل رفض کامل و غلو در رفض و دشنام به ابوبکر و عمر. این گروه موثق نبوده و به روایت‌های آنان هم نمی‌توان استناد کرد.

پس، شیعه غالی در سده‌های نخستین و عرف آنان، کسی بود که تنها به عثمان، زبیر، طلحه، معاویه و گروهی که با علی‌بن‌ابی‌طالب (ع) جنگیدند، انتقاد می‌کردند و یا آنها را دشنام می‌دادند اما غالی، در زمان ما و عرف ما کسی است که آنان را کـافر بدانـد و از شیخین هم بیزاری بجوید.

ذهبی، ابان بن تغلب را فردی می‌داند که به شیخین اصلا تعرض نمی‌کرد، بلکه تنهـا

علی (ع) را برتر از آن دو می‌دانست. به این اعتبار، ابـان را ثقـه و صـدوق مـی‌شـمارد (ذهبی، ۱۳۸۷: ۵/۱) و اسماعیل بـن ابـی‌اسـحاق ملائـی کـوفی را کـه عثمـان را کـافر می‌دانست، به شدت تضعیف می‌کند (همان:۴۹۰/۴). هم‌چنین، مـی‌افزایـد کـه در سـده هشتم، به طور مطلق، شیعه (قطع نظر از این که رافضی یا غـالی خوانـده شـود) کسـی است که صحابه، حتی شیخین را دشنام دهد و تکفیر کند (ذهبی، ۱۴۱۳: ۳۷۴/۵). ایـن، از آن‌رو بود که از قرن دوم- سوم به بعد، مرزهای عقیدتی بین شیعه و سنی کامل‌تر شد و هرکدام، هویت روشنی پیدا کردند.

مجموع تعبیرهای اهل‌سنت از شـیعه، رفـض و مشـتقات آن‌هـا در قـرن‌هـای اولیـه اسلامی را می‌توان در چند گزینه، جمع‌بندی کرد:

۱. شیعه: بـه کسـی اطـلاق مـی‌شـود کـه هـر چهارخلیفـه نخسـت را بپـذیرد ولـی علی‌علیه‌السلام را بر عثمان مقـدم دارد (ابـن‌معـین، همـان:۳۳۸/۱ و ۳۳۹؛ ابـن‌عبدربـه، همان:۲۴۵/۲؛ ذهبی، ۱۴۱۳: ۴۵۷/۱۶ –۴۵۸؛ ابن‌حجـر، بـی‌تـا:۴۶۰) یـا بـا دشـمنان آن حضرت همانند معاویه دشمنی نماید (ذهبی، ۱۳۷۴: ۱۰۴۵/۳؛ ابن‌حجر، ۱۳۹۰: ۲۳۳/۵). از این نوع تشیع، به «بدعت صغرا» نیز تعبیر شده که روایاتشان قابل قبول است (ذهبی، ۱۳۸۷: ۵/۱).

۲. رافضی: به کسانی گفته می‌شود که شیخین را رفض کرده و درباره علـی(ع) غلـو نمایند. البته غلو، در نگاه آنان، مقدم شمردن امیرمؤمنان علیه‌السلام بر شیخین می‌باشـد. از این رو، به رافضی، «شیعه غالی» هـم اطـلاق مـی‌کننـد (ابـن‌عبدربـه، همـان:۲۴۵/۲؛ ابن‌حجر، بی‌تا:۴۶۰).

۳. شیعی جلد: اصطلاحا به کسی گفته می‌شود که علی(ع) را برتر از شـیخین بدانـد (ذهبی، ۱۴۱۳: ۴۵۸/۱۶) و از عثمان بدگویی کند (همان:۳۶۹/۷ – ۳۷۰).

۴. رافضی مقیت: کسی است که در عین پذیرش امامت شیخین، با آنان دشمنی نماید (همان:۴۵۸/۱۶).

۵. رافضی خبیث: خبیث در لغت به معنای فاسد اسـت (فراهیـدی، همـان، ۴: ۲۴۹) ولی این اصطلاح، کسانی را شامل می‌شود که از هـر سـه خلیفـه بـدگویی کننـد. واژه «ناصبی» در مقابل این اصطلاح قرار دارد و بر کسانی اطلاق می‌شود که بـه امیرمؤمنـان دشنام می‌دهند؛ اما اگر آن حضرت را کافر بشمارند، خارجی محسوب می‌شوند (ذهبی،

۱۴۱۳: ۳۶۹/۷ – ۳۷۰).

۶. رافضی غالی: به کسی گفته می‌شود که خلافت شیخین را مردود بداند و بـه آنـان دشنام دهد(همان:۴۵۸/۱۶؛ ابن‌حجر، بی‌تا:۴۶۰). ذهبی، این رتبه را «بدعت کبرا» می‌نامد و معتقد است هیچ روایتی را از اینان نباید پذیرفت (ذهبـی، ۱۳۸۷: ۵/۱). بـر پایـه ایـن منابع، علاوه بر عقاید غلات روافض، عقیده به رجعت هم اگر باشـد، شـدیدترین نـوع غلو، شناخته می‌شود (ابن‌حجر، همان:۴۶۰).

این اصطلاحات، با گذشت زمان، تغییر مفهوم دادند و اصطلاح شیعه به طور مطلـق، به کسانی گفته شد که در گذشته، رافضی غالی نامیده می‌شدند. در سده‌های نخستین و عرف آنان، شیعه غالی کسی بود که تنها به عثمان، زبیر، طلحه، معاویه و گروهی که بـا علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام جنگیدند، انتقاد داشته و دشنام می‌دادند امـا در دوره‌هـای بعد، غالی به کسی گفته مـی‌شـد کـه آنـان را کـافر دانسـته و از شـیخین هـم بیـزاری می‌جست. هم‌چنین، شیعه، در قرون اولیه، به کسی گفته می‌شد که تنها به تقدم علی(ع) بر عثمان اکتفا می‌کرد؛ ولی در سده هشتم، با قطع نظر از این که رافضی یا غالی خوانده شود، صحابه، حتی شیخین را تکفیر می‌کردند و دشنام می‌داد (ذهبی، ۱۴۱۳: ۳۷۴/۵). به تعبیر دیگر، آن کسی که در سده‌های نخستین، شـیعه نامیـده مـی‌شـد، اکنـون دیگـر در تعریف شیعه نمی‌گنجد و شیعه قرون میانی به بعد نیز، از نگاه اهل‌سنتِ قرن‌های پـیش از آن، شیعه نبودند؛ بلکه قید غالی یا رافضی داشتند.

هـ: تشیع کوفی:

«مفهوم تشیع، در قرون نخستین اسلامی، اعم از تشیعی بود که اکنون رایج است. آن چه اکنون شیعه گفته می‌شود، در اصطلاح کهن عثمانیان، از آن تعبیـر بـه رفـض شـده است. در آن دوره، شیعه در کاربرد عمومی‌اش، به کسانی گفته مـی‌شـد کـه امـام علـی علیه‌السلام را مقدم بر عثمان می‌داشتند. افزون بر آن، کسانی که آن حضرت را بر سـایر خلفا مقدم داشته و یا اصولا به امامت آن حضرت و اولاد ایشان اعتقـاد داشـتند، شـیعه خوانده می‌شدند. شیعه به معنای متشیع، کسی بود که در مقام مقایسه میان خلفا، اعتبـار و اعتنای بیش‌تری به امیرمؤمنان(ع) داشت؛ این در حالی است که رافضی به کسی گفته می‌شد که خلافت شیخین را انکار کـرده و امامـت امـام علـی(ع) را بـه عنـوان امـری منصوص از طرف خدا، باور داشت. معنای عام شیعه را بایـد بـه عنـوان تشـیع عراقـی

نام‌گذاری کرد که در قالب هیچ‌کدام از فرق شیعه و حتی معتزله نمی‌گنجد. » (جعفریان، ۱۳۸۰:۱: ۲۲ – ۲۴)

با این که کلیت این نظریه، قابل پذیرش است اما این نکته هم باید در نظر داشت که، اگرچه برتر دانستن علی‌برعثمان، در بیش‌تر موارد نشانه تشیع بود، اما اگر کسی امام را از شیخین هم برتر می‌دانست و نیز، عقیده به امامت آن حضرت و اولادش داشت، رافضی خوانده می‌شد. دیگر این که، تشیع عراقی بر محوریت کوفه استوار بود؛ که عموم مردم و دانشمندان آن اعم از شیعه و سنی، علی(ع) را بر عثمان مقدم می‌داشتند (طبرانی، بی‌تا:۷، ۲۰۸؛ شهرزوری، ۱۴۱۶: ۱۷۸). مثلاً، وقتی درباره مذهب ابوغسان مالک بن اسماعیل نهدی (درگذشته ۲۱۹ق) تردید شد و از بخاری درباره تشیع وی، سؤال به عمل آمد، پاسخ داد: او نیز همانند عموم محدثان اهل‌سنتِ کوفه، نظیر ابونعیم فضل بن دکین (۱۳۰ – ۲۱۸ق) و عبیدالله‌بن موسی عبسی (م۲۱۳ق)، مذهب اهل کوفه را دارد (ذهبی، ۱۴۱۳: ۴۳۲/۱۰)؛ یعنی علی را بر عثمان مقدم می‌دارد احمدبن حنبل، به نقل از پدرش، می‌گوید که تمام اهل کوفه، به جز طلحة بن مصرف (طلحة بن معروف بن عمرو همدانی متوفای ۱۱۲ق) و عبدالله بن ادریس، علی(ع) را بر عثمان برتری می‌دهند. نکته قابل‌توجه این است که پدرش، محبت علی را به معنای برتری دادن آن حضرت بر عثمان تفسیر می‌کند (ابن‌حنبل، ۱۴۰۸: ۵۳۵/۲). ذهبی نیز، عقیده دارد که کوفیان، همگی متشیع بودند و از وجود افراد انگشت شماری چون ابوسلمه خالد بن سلمه بن عاص بن هشام بن مغیره مخزومی (م۱۳۲ق) که اهل کوفه اما ناصبی بود، ابراز شگفتی می‌کند (ذهبی، ۱۴۱۳: ۳۷۴/۵).[1] بنابر این درست‌تر آن است که چنین تشیعی را تشیع کوفی بنامیم نه عراقی؛ چرا که عراق شامل بصره، واسط و بغداد هم می‌شود که در آن‌ها غلبه با تسنن و عثمانی‌ها بود.

و: تشیع اعتقادی:

برای روشن‌تر شدن مطلب ناگزیریم در کنار تشیع کوفی، نگاهی به مفهوم تشیع

۱. بی‌تردید این سخنان تا حدی گزافه گویی و از باب مبالغه است چرا که بر پایه داده‌های تاریخی، گروه‌ها و افراد زیادی در دوره‌های مختلف، از مردمان کوفه از مخالفین و دشمنان امام علی علیه‌السلام بودند تا آن جا ایشان را سبمی‌کردند؛ برای نمونه رجوع شود به: مغربی، بی‌تا: ۱۶۷/۱ و ۱۶۸؛ طبری شیعی،بی‌تا: ۲۰۷ به بعد؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۱۰۳/۴.

اعتقادی داشته باشیم. تشیع، در لغت، به معنای تبعیت خالصانه و ولایت‌مدارانه بر پایه دین است (شیبی، ۱۹۸۲: ۱۹) و شیعه، در مفهوم خاص آن، به کسانی اطلاق می‌شود که به شکلی ویژه، هوادار علی(ع) شدند و قایل به امامت و خلافت بلافصل او با وصیت و نص جلی یا خفی از جانب خدا و رسولش هستند. آنها عقیده دارند که امام، عالم‌ترین فرد زمان بوده و واجب است از ارتکاب گناهان کبیره و صغیره معصوم باشد. همچنین، امامت را رکنی از ارکان دین می‌دانند که بر نبی اعظم (ص) جایز نیست از انتخاب امام، غفلت ورزد و یا تعیین آن را به عموم تفویض نماید (علم الهدی، ۱۴۰۹: ۱۸۳؛ خواجه نصیر، ۱۳۳۵: ۱۳ – ۲۵؛ حلی، ۱۴۰۵: ۴۵ – ۶۷؛ همو، ۱۳۸۲: ۱۳۷ – ۱۴۲؛ میلانی، ۱۴۱۳: ۴۳. هم‌چنین، بنگرید: ابن‌عبری، ۱۹۹۲: ۹۷).

علاوه بر این، عقیده دارند که امامت و خلافت، از میان اولاد علی (ع) خارج نمی‌شود و اگر خارج شود، یا با ظلم است یا تقیه از سوی آنان (شهرستانی، بی‌تا: ۱۳۱/۱؛ قلقشندی، بی‌تا: ۲۲۹/۱۳؛ جابلقی، ۱۴۱۰: ۲۳۱/۲).

نتیجه‌گیری

شیعه به معنای واقعی، همان تشیع اعتقادی است که اصول و عقاید شناخته شده‌ای دارد و در رفتار خود از چارچوبی مشخص پیروی می‌کند. در حقیقت، مصداق حقیقی شیعه، کسی است که علاوه بر دوستی خاندان پیغمبر، خلافت و جانشینی رسول (ص) را حق شرعی علی بن ابی‌طالب(ع) و یازده تن از فرزندان ایشان- یکی پس از دیگری- می‌داند که از جانب خدا و رسولش به آنان اعطا شده است. با این توضیح، شمار کسانی که چنین عقیده‌ای داشته و پایدار مانده اند، زیاد نبوده و به مصداق سخن مشهور «الناس علی دین ملوکهم»، بیشتر مسلمانان، تسلیم حاکمان بودند و هر حاکم یا سلسله‌ای که روی کار می‌آمد، روش و منش ویژه‌ای درپیش می‌گرفت و به حکم علمای اهل‌سنت، مردم، موظف به پیروی از احکام حکومتی او می‌شدند. با همین اساس بود که عمل‌کرد خلفای نخستین، در کنار قرآن و سنت، مبنای عمل و فقه اهل‌سنت قرار گرفت. اما در باور شیعیان امامی، از آنجا که حکم خدا تنها از طریق پیامبر و یا کسانی که به انتخاب خدا و رسولش تعیین شده‌اند، اعلام و تبیین می‌شود، هرگز نمی‌توانستند حاکمیت دینی و سیاسیِ آنهایی که چنین ویژه‌گی‌هایی دارا نبودند،

پذیرا شوند. همین امر، سرمنشأ افتراق مذهبی- و بـه تبـع آن- سیاسـی شـیعه و سـنی گردید که از روز رحلت نبی اکرم شروع شد و به مرور زمان، مرزهای عقیدتی روشن‌تر و محکم‌تری یافت.

کتاب‌نامه

۱. قرآن کریم.

۲. ابن‌ابی‌الحدید، عبدالحمید(۱۴۰۴)، شرح *نهج‌البلاغه*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

۳. ابن‌اثیر، مبارک بن محمد (۱۴۱۸)، *النهایة في غریب الحدیث*،، تحقیق طاهر احمد زاوی و محمود محمد طناحی، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۴. ابن‌جوزی، ابوالفرج عبدالرحمان(۱۴۰۷)، *زادالمسیر فی علم التفسیر*، تحقیق محمدبن عبدالرحمان عبدالله، بیروت، دارالفکر.

۵. ابن‌حجر، احمد بن علی(بی‌تا)، *فتح الباري بشرح صحیح البخاري*، بیروت، دارالمعرفه.

۶. ------- (۱۳۹۰)، *لسان المیزان*، بیروت، مؤسسه اعلمی.

۷. ------- (بی‌تا)، *هدی‌الساری لفتح‌الباری مقدمة صحیح‌البخاری*، بیروت، دارالمعرفه.

۸. ابن‌حنبل، احمد(۱۴۰۸)، *العلل*، تحقیق وصی‌الله بن محمود عباس، ریاض، دارالخانی.

۹. ابن‌خلکان، ابوالعباس (بی‌تا)، *وفیات الاعیان و أنباء أبناء الزمان*، تحقیق احسان عباس، بیروت دارالثقافه.

۱۰. ابن‌عبدربه، ابوعمر احمد بن محمد (۱۴۰۴)، *العقد الفرید*، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۱۱. ابن‌عبری، غریغوریوس ملطی (۱۹۹۲)، *تاریخ مختصر الدول*، تحقیق أنطون صالحانی یسوعی، بیروت، دارالشرق.

۱۲. ابن‌عساکر، علی‌بن حسن (۱۴۱۵)، *تاریخ مدینة دمشق*، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالفکر.

۱۳. ابن‌قتیبه، عبدالله بن مسلم (۱۳۹۰)، *المعارف*، تحقیق محمد اسماعیل عبدالله صاوی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۱۴. ------(۱۴۰۸)، *غریب الحدیث*،، تحقیق عبدالله جبوری، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۱۵. ابن‌معین، یحیی بن (بی‌تا)، *تاریخ ابن‌معین* به روایت عباس بن محمد بن حاتم دوری (م۲۷۱ق)، تحقیق عبدالله احمد حسن، بیروت، دارالقلم.
۱۶. ابن‌منظور، جمال‌الدین محمد(۱۴۰۵)، *لسان العرب*، قم، نشر ادب الحوزه.
۱۷. ابوالبقاء کفوی، ایوب بن موسی(۱۴۱۲)، *الکلیات معجم فی المصطلحات و الفروق اللغویه*، تحقیق عدنان درویش و محمد مصری، بیروت، مؤسسة الرسال.
۱۸. ابوحاتم رازی، احمد بن حاتم (۱۹۵۷)، کتاب *الزینة فی الکلمات الاسلامیة العربیه*، تحقیق عبدالله سلوم سامرایی، قاهره، دارالکتاب العربی.
۱۹. ابوهلال عسکری، حسن بن عبدالله (۱۴۱۲)، *معجم الفروق اللغویه*، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۲۰. بغدادی، عبدالقاهر بن طاهر (۱۹۷۷)، *الفرق بین الفرق*، بیروت، دارالآفاق الجدیده.
۲۱. جابلقی، سید علی اصغر بروجردی (۱۴۱۰)، *طرائف المقال*، تحقیق سید مهدی رجایی، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۲۲. جعفریان، رسول (۱۳۸۰)، *تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن دهم هجری*، قم، انصاریان.
۲۳. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۷)، *الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه*، تحقیق احمد بن عبدالغفور عطار، بیروت، دارالعلم للملایین.
۲۴. حلی، حسن بن یوسف (۱۳۸۲)، *رساله سعدیه*، ترجمه سلطان حسین استرآبادی، تحقیق علی اوجبی، تهران، وزارت ارشاد.
۲۵. ------- (۱۴۰۵)، *کتاب الالفین*، کویت، مکتبة الالفین.
۲۶. خواجه نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد بن حسن (۱۳۳۵)، *رساله امامت*، به کوشش محمدتقی روشن پژوه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۲۶. ذهبی، شمس‌الدین محمد (۱۴۰۷)، *تاریخ الاسلام*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتاب‌العربی.
۲۷. ------- (۱۳۷۴)، *تذکرة الحفاظ*، تحقیق عبدالرحمان بن یحیی معلمی، مکه، مکتبة الحرم المکی.
۲۸. ------- (۱۴۱۳)، *سیر اعلام النبلاء*، چاپ نهم، تحقیق علی ابوزید، بیروت، مؤسسة الرساله.

۲۹. ------- (۱۳۸۷)، *میزان الاعتدال في نقد الرجال*، تحقیق علی محمد بجاوی، بیروت، دارالمعرفه.
۳۰. زبیدی، محمد مرتضی (بی‌تا)، *تاج العروس*، بیروت، مکتبه الحیاه.
۳۱. سمعانی، عبدالکریم(۱۴۰۸)، *الانساب*، تحقیق عبدالله عمر بارودی، بیروت، دارالجنان.
۳۲. شهرزوری، عثمان بن عبدالرحمان (۱۴۱۶)، *مقدمة ابن‌الصلاح في علوم الحدیث*، تحقیق صلاح بن محمد بن عویضه، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۳۳. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم(بی‌تا)، *الملل و النحل*، تحقیق محمد سیدکیلانی، بیروت، دارالمعرفه.
۳۴. شیبی، کامل مصطفی، (۱۹۸۲)، *الصلة بین التصوف والتشیع*، بیروت، دارالاندلس.
۳۵. صدوق، محمدبن علی(۱۴۰۴)، *عیون اخبار الرضا*، تصحیح شیخ حسین اعلمی، بیروت، مؤسسه اعلمی.
۳۶. طبرانی، سلیمان بن احمد(بی‌تا)، *المعجم الاوسط*، تحقیق طارق بن عوض الله بن محمد و عبدالحسن بن ابراهیم حسینی، بی‌جا، دارالحرمین.
۳۷. ------- (بی‌تا)، *المعجم الکبیر*، تحقیق حمدی عبدالمجید سلفی، قاهره، مکتبة ابن‌تیمیه.
۳۸. ------- (۱۴۱۷)، *مسند الشامیین*، تحقیق حمدی عبدالمجید سلفی، بیروت، مؤسسة الرساله.
۳۹. علم الهدی، سید مرتضی(۱۴۰۹)، *تنزیه الانبیاء*بیروت، دارالاضواء.
۴۰. طبری شیعی، محمد بن جریر بن رستم (بی‌تا)، *المسترشد فی امامة امیرالمؤمنین*، تحقیق احمد محمودی، قم، مؤسسة الثقافة الاسلامیة لکوشانپور.
۴۱. -------(۱۴۱۵)، *جامع البیان عن تأویل آی القرآن*، تحقیق صدقی جمیل عطار، بیروت، دارالفکر.
۴۲. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن(۱۴۰۹)، *التبیان فی تفسیر القرآن*، تحقیق احمد حبیب قصیر عاملی، بی‌جا، مکتب الاعلام الاسلامی.
۴۳. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹)، *کتاب العین*، تحقیق مهدی مخزومی و ابراهیم سامرایی، قم، دارالهجره.

۴۴. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب (بی‌تا)، *القاموس المحیط*.
۴۵. قرطبی، ابوعبدالله محمد(۱۴۰۵)، *الجامع لاحکام القرآن*، بیروت، مؤسسة التاریخ العربی.
۴۶. قلقشندی، شهاب الدین احمد(بی‌تا)، *صبح الاعشی فی صناعة الانشاء*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۴۷. مغربی، قاضی نعمان (۱۳۹۳)، *دعائم الاسلام*، تحقیق آصف بن علی اصغر فیضی، قاهره، دارالمعارف.
۴۸. ------- (بی‌تا)، *شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار*، تحقیق سید محمد حسینی جلالی، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۴۹. مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد (۱۴۱۱)، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، قاهره، مکتبة مدبولی.
۵۰. منقری، نصر بن مزاحم (۱۳۹۲)، *وقعة صفین*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، بی‌جا، مؤسسة العربیة الحدیثه.
۵۱. میلانی، سید علی حسینی، (۱۴۱۳)، *الامامة فی اهم الکتب الکلامیة و عقیدة الشیعة الامامیه*، قم، شریف رضی.
۵۲. نحاس، ابوجعفر احمد بن محمد(۱۴۰۹)، *معانی القرآن الکریم*، تحقیق محمد علی صابونی، مکه، جامعة ام القری.
۵۳. نوبختی، حسن بن موسی(۱۳۶۱)، *فرق الشیعه*، ترجمه محمد جواد مشکور، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.